

پڻ ڊانهن جي ڪوچي ڊائري وائڙي مائڻي



Sagor för barn på svenska

berattelser.se

پڻ ڊانهن جي ڪوچي ڊائري وائڙي مائڻي

Skriven av: Nicola Rijdsdijk

Illustrerad av: Maya Marshak

Översatt av: Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

Denna saga kommer från African Storybook (africanstorybook.org) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i Sverige.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons Erkännande 4.0 Internasjonal Lisens. <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/deed.sv>

|| nivā 3

☺ dari

Library)

✉ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh

✉ Maya Marshak

✍ Nicola Rijdsdijk





در روستایی روی سرازیری کوه کنیا در شرق آفریقا، دختر
کوچکی با مادرش روی زمینی کار می کرد. اسم آن دختر
وانگاری بود.

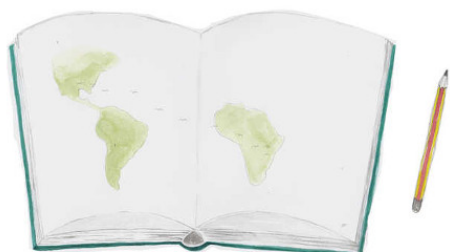
وانگاری از پیروان بودن می‌زند. دریا خجسته جانودگی
 و نشان که محصولات غذایی می‌شود، با کار و بزرگی خود
 جای را زیر و رو می‌کند. او دانه‌های کوچک را در زیر جای
 گرم فرو می‌کند و روی آن را با خاک می‌پوشانند.





بهترین زمان مورد علاقه ی او در طول روز، زمان غروب بود. زمانی که خیلی تاریک می شد و نمی شد گیاهان را دید، وانگاری می دانست که دیگر باید به خانه برگردد. او از کنار رودخانه ها و مسیرهای باریکی که در بین زمین های کشاورزی بود، می گذشت.

وانگاری در سال 2011 از دنیا رفت، ولی ما هر وقت که به یک درخت زیبا نگاه می کنیم، به یاد او می افتیم.



او به یادگیری علاقه داشت! وانگاری با خواندن هر کتاب مطالب بیشتر و بیشتری یاد گرفت. او در مکتب عالی بود، به طوری که برای ادامه تحصیل به ایالات متحد آمریکا دعوت شد. وانگاری هیجان زده بود! او می خواست که بیشتر در مورد دنیا بداند.



همچنان که زمان می گذشت، درخت های جدید در جنگل ها رشد کردند، و رودخانه ها دوباره جاری شدند. پیام وانگاری در سرتاسر آفریقا پیچید. امروز میلیون ها درخت از بذرهای وانگاری رشد کرده اند.

قدرت مندی و نپرو مندی کنید.

حساسی کرده بود که احساس
جانورده‌های شای استفاده می‌کردند. زنان چلی جوشحال
درخت‌ها را می‌فروختند و از پوشش برای مراقبت از
چی گونه می‌توانند با استفاده از دانه‌ها درخت بکارند. زنان
و انگاری می‌دانست که چه کار کند. او به زنان یاد داد که



خنگ‌های زینای کنیا با برادرش بازی می‌کرد.
درختان در زیر سایه درختان در
می‌خواند و به یاد می‌آورد که خورشید
در مورد گاهان و اینک که چی
در دانشگاه آمریکا، انگاری و اینک که چی
در





هر چه بیشتر یاد می‌گرفت، بیشتر می‌فهمید که چقدر مردم کنیا را دوست دارد. او می‌خواست که مردم شاد و آزاد باشند. هر چه بیشتر یاد می‌گرفت، بیشتر خانه‌ی آفریقایی‌اش را به یاد می‌آورد.



وقتی که تحصیلاتش به پایان رسید، به کنیا برگشت. ولی شهرش تغییر کرده بود. مزرعه‌های خیلی بزرگ روی زمین گسترده شده بودند. زن‌ها دیگر هیزم برای آشپزی نداشتند. مردم فقیر بودند و کودکان گرسنه.